

پرسشها و پژوهشهای بایسته قرآنی در زمینه مبادی فهم قرآن

در عصری که پیامبر اکرم(ص) آیات وحی را بر مردم زمان ومخاطبانش تلاوت می کرد، تفهیم و تفهم میان پیامبر و مردم، چنان آسان می نمود که در بیش تر موارد، جز تلاوت آیات از سوی پیامبر و شنیدن آنها از سوی مردم، تلاش دیگری جهت فهماندن و فهمیدن رخ نمی داد. چه این که قرآن به زبان عربی مبین نازل شده بود و پیامبر(ص) با (لسان قوم) سخن می گفت و اگر آیات، شأن نزول یا قرائن زمانی و مکانی داشت، برای مخاطبان، معمولاً قابل درک و شناخت بود.

بلی! در چند زمینه به طور قطع، فهم قرآن و عمل به آن، نیاز به توضیح و تبیین بیش تری داشت. از آن جمله آیات الاحکام را می توان یاد کرد که تفصیل آنها و یا دقایق و شرایط و شیوه اجرای آنها، یک سره به بیان وسیره پیامبر تکیه داشت؛ مانند شرایط، اجزاء وارکان نماز، مناسک حج، احکام جهاد و امر به معروف و چگونگی اجرای عقود و ایقاعات و یا اجرای حدود و تعزیرات و...

این که گفته شد، زمینه های یادشده به طور قطع، وابسته به سیره گفتاری و رفتاری نبی اکرم(ص) است، از آن روست که اگر چشم از بیان و فعل پیامبر فروبندیم، یا در اجرای احکام فرو می مانیم و یا به شیوه هایی ناهمگن و متضاد خواهیم رسید! علاوه براین موارد، زمینه های دیگ ری هم وجود داشت که مخاطبان پیامبر و حتی همانان که اهل لغت بودند، برای فهم مراد وحی، نیاز به راهنمایی و تفسیر پیامبر پیدا می کردند، چنانکه در تفسیر آیه سوره بقره (حتی یتبئن لکم الخیط ...) آمده است که شخصی به غلط نخ سفید و سیاه در دست گرفت، تا در سحرگاه بب یند چه زمان خواهد توانست که آن دو رنگ را از هم تمیز دهد! با این که آیه، اصولاً نظر به این معنا نداشت.

به هر حال تا زمانی که پیامبر(ص) در میان مردم بود، هم به دلایل یاد شده وهم به دلیل این که سخن پیامبر، فصل الخطاب بود ونیاز به تحلیل و بررسی محتوایی و سندی نداشت، موضوع فهم قرآن به عنوان مسأله ای پیچیده و جدی احساس نمی شد. ولی پس از عصر رسالت، هرچه زمان گذشت، وهرچه نسلها با مخاطبان عصر نزول فاصله بیش تری پیدا کردند و زمینه ها و شرایط و نیازها و فرهنگها تفاوت یافت، موضوع فهم قرآن، پیچیدگی واهمیت بیش تری یافت.

بهترین گواه این مدعا، پیدایش نحله های مختلف کلامی و روشها و برداشتهای ناهمگون فقهی در قرون نخستین تاریخ اسلام است. و جالب این که همه آنان به شکلی معتقدات و نظریه های خود را مستند به قرآن می دانستند. این همه سبب شد تا عالمان اسلامی و کاوشگران معارف قرآنی بدین واقعیت توجه کنند که فهم قرآن، نیاز به مبادی ومبانی روشن و مشخص شده ای دارد، چه این که بدون تبیین و شناخت این مبادی ومبانی، نمی توان انتظار فهمی بایسته و سامان دار از قرآن داشت.

از مطالعه روایات ومنابع علوم قرآنی قرون نخستین اسلامی به دست می آید که بیش ترین دغدغه آنها مربوط به شناخت ناسخ و منسوخ، محکم ومتشابه، عام و خاص، مطلق و مقید، فهم غرائب

القرآن، فرق تأویل و تفسیر، شأن نزول، ترتیب و سیاق آیات، تدوین قرآن، انواع قرائات و... بوده است.

بخشی از این مباحث، هنوز هم مجال تأمل و کنکاش دارد، ولی برخی دیگر، ضرورت و حساسیت خود را از دست داده و به جای آنها پرسشهایی گام درمیدان نهاده که در ادوار پیشین مطرح نبوده است. به هر حال در این نوشته، ما برخی از پرسشهایی را که هنوز نیازمند تحقیق و بررسی هستند به رشته تحریر درمی آوریم، بدان امید که پژوهشگران قرآنی را راهی باشد در برابر، شایسته پیمودن و پژوهیدن.

چگونگی زبان قرآن و فهم آن

زبان‌شناسی متون دینی، از جمله مباحثی است که در عصر حاضر بخشی از مباحثات فرهنگی را به خود اختصاص داده است.

این موضوع بدان شکل که اکنون مطرح است، سابقه زیادی در محافل اسلامی ندارد، هرچند در قالبی دیگر، مباحثی مرتبط با زبان قرآن وجود داشته است که بدان اشارتی خواهیم داشت. آنچه امروز در محافل فرهنگی با عنوان (هرمنوتیک) و زبان‌شناسی متون دینی مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد، ریشه در نگرشهای فلسفی و کلامی ای دارد که در غرب و نسبت به مفاهیم و معارف دینی کلیسایی شکل گرفته است.

چالشهای عمیقی که در غرب، نسبت به دین - از نوع کلیسایی آن - در عصر انقلاب علمی صورت پذیرفت، و تلاشهایی که از یک سو برای ویران سازی کامل بنیان تفکر دینی و از سوی دیگر حفظ اعتقاد به ماوراء الطبیعه - از سوی گروهی دیگر - به رویارویی با هم برخاستند، به تکوّن مباحثی انجامید که یکی از آنها (بررسی ماهیت گزاره های دینی) است.

باید توجه داشت که در بستر شکل گیری این مباحث، انگیزه ها و متن مورد داوری، انگیزه های ویژه و متن خاصی بوده است، ولی نظریه پردازان بدون توجه به این انگیزه ها یا متنی خاص، مطالب خود را از منظری عام و فراگیر مطرح ساخته اند، به گونه ای که گویی دغدغه آنان، دلم شغولی همه متفکران در همه جوامع و در همه ادیان است.

بدیهی است که مباحث (زبان شناسی دین) در غرب، تنها در صدد طرح سؤال نیست، بلکه می خواهد به این پرسشها پاسخ دهد و دین را در جای خود بنشانند و متون آسمانی را در قلمروی که می باید، منحصر سازد.

مباحث متافیزیکی و تعابیر دینی رایج در غرب، و ناسازگاری آنها با عقل و علم، شالوده این پرسشها و نگرشها را فراهم آورده است.

عمده ترین نظریاتی که در زبان شناسی غربی مطرح گردید، عبارتند از:

۱. نظریه (پوزیتیویستها) که معتقدند همه گزاره های متافیزیکی واز آن جمله گزاره های دینی، به دلیل محسوس نبودن و تجربی نبودن، گزاره هایی مهممل و غیرقابل پذیرش هستند.

۲. نظریه (تمثیلی بودن گزاره های دینی)

این نظریه به منظور فرار از تعطیل و تجسیم در مورد خداوند و صفات او، زبان دین را، زبان تمثیل دانسته است که واقعیتها را به فهم، نزدیک می سازد، نه این که کنه حقیقت آنها را تبیین کند.

۳. نظریه (نمادین بودن گزاره های دینی)

این نظریه، همه یا بخشی از محمولهای دینی را خالی از معنای عرفی دانسته و آنها را اشاراتی به واقعیهایی فراتر از فهم غرب به شمار آورده است.

به هر حال کسانی که از سایر فرهنگها به مطالعه و فراگیری مباحث فلسفی و کلامی غرب روی آوردند، همان پرسشها و نگرشها را در محافل فرهنگی و دینی خود به بحث و مطالعه گرفتند و بدین گونه است که جامعه دینی ما نیز امروز، رویارو با این پرسشها است:

۱. آیا زبان قرآن، تمثیلی و نمادین است، یا تمامی آیاتش در معانی حقیقی به کار رفته است و یا این که آمیخته ای از حقیقت و مجاز و کنایه و استعاره می باشد؟

۲. قرآن، مجموعه ای از آیات و سوره ها است که از نظر کمیت، محدود و مشخص است، ولی به تصریح، خود را (تبیین کل شیء) می داند، نامحدود بودن مسایل زندگی و معارف مورد نیاز انسان از یک سو و محدودیت دلالتهای ظاهری آیات از سوی دیگر، آیا این نظریه را تقویت نمی کند که مفاهیم آیات قرآن، مفاهیمی نمادین و تمثیلی هستند و محدود به معانی ظاهری و حقیقی الفاظ نیستند؟

۳. آنچه در روایات به عنوان ظاهر و باطن و یا تفسیر و تأویل قرآن یاد شده است، چه ارتباطی با تبیین نوع زبان قرآن می تواند داشته باشد؟

۴. انسانها در هر عصری مخاطبان قرآن هستند، در حالی که آنان نمی توانند با فهم عرفی خویش، از تمامی معارف قرآن بهره جویند و درک عمیق تعالیم آن، تنها در توان اندیشمندان و آگاهان شمرده شده است. آیا این نشان نمی دهد که بیان قرآن، یک بیان علمی و ویژه است و دانشمندان در پرتو شناختهای علمی و تجربی و فلسفی و روان شناختی و جامعه شناختی برتر، می توانند فهم درست تری از آیات وحی داشته باشند؟

برخی از این پرسشها پیشینه در معارف اسلامی دارد، هر چند بدین عنوان و با این تعبیر یاد نشده باشند، چنانکه بحث از آیات مربوط به ذات و صفات و افعال خداوند، پرشورترین گفت و گوهای کلامی را در قرن اول هجری پدید آورد.

در قرن دوم، شناسایی مثالهای قرآن و در قرن چهارم، تحقیق در استعاره های کلام وحی مطرح گردید و آثاری چون؛ (مجاز القرآن) ابن عبید (م ۱۲۰) (امثال القرآن) از اسکافی و (تلخیص البیان فی مجازات القرآن) از شریف رضی به رشته تحریر درآمد.

در روایتی از امام صادق (ع) یک چهارم قرآن، امثال و حکم دانسته شده و اسکافی ۳۸۱ مورد از امثال قرآن را شناسایی کرده است و شریف رضی یافته های خود را در زمینه های استعاره ای قرآن را به ۵۸۳ مورد رسانده است.

فخر رازی زبان تمثیل را زبان مشترک کتب آسمانی دانسته است.

برخی محققان، قصه های قرآن را تمثیلهای رمزی دانسته اند و گروهی تا آنجا پیش رفته اند که آیات مربوط به بهشت و دوزخ را نیز رمزی شمرده اند.^۱ یکی از مسائلی که در حوزه تفسیر و فهم قرآن مطرح است، مسأله تعریف واژه ها و مفاهیم لغوی مفردات آیات است. نظریه ای که تاکنون در این زمینه مطرح بوده، تکیه بر مفاهیم اولیه و موجود در زمان نزول قرآن است.

طرفداران این نظریه معتقدند، از آنجا که مخاطب مستقیم آیات، مردم عصر نزول بوده اند، بنابراین لغات و واژه هایی که در قرآن به کار رفته اند، باید منطبق با ذهنیت و تصورات آنان تعریف شوند و نه براساس مفاهیمی که در بستر زمان پدید آمده و در گذشته وجود نداشته است. برخی از این هم فراتر رفته معتقدند که معارف قرآن، یعنی محتوای عقلی و معرفتی آیات نیز، باید هماهنگ با سطح فکری مردم عصر نزول، فهم گردد، زیرا مخاطب بودن آنان، مستلزم آن است که درک و دریافت آنان معیار اصلی برای شناخت دیگران باشد.

آنچه در این پرسش مقصود است، مفاهیم لغوی واژه هاست و نه محتوای معرفتی آیات. سؤال این است که با توجه به جاودانگی قرآن که گستره خطاب آن را فراتر از یک عصر و نسل می برد، و همچنین با توجه به زندگی و مرگ زبانها و مفاهیم تصویری بشر، آیا ممکن است که به تاریخی نگری در تفسیر واژه هایی همیشه پایبند بود و مفاهیم لغوی را همواره در مقطع خاصی از تاریخ تبیین کرد؟

تردیدی نیست که ساز و کار ثبات مفاهیم و تغییر مصادیق، بخشی از تحولات زمان را پاسخ می گوید، اما همه دگرگونیهای زبان در این جهت خلاصه نمی شود، بلکه تغییر اصل مفاهیم و حذف شدن برخی تصورات و پدید آمدن بعض دیگر، جنبه دیگری از دگرگونیهای کلی زبان و فرهنگ بشر است که با مکانیسم یاد شده نمی توان بدان پاسخ گفت. از این رو اگر قرآن با همه این تغییرات و تحولات کلی زبان، همواره همساز با درک و دریافت زمان مورد تجدید نظر قرار گیرد، احتمالهای قابل توجه و بررسی بیش تر است.

در این که آیا توجه به تاریخی نگری در فهم واژگان قرآن، در تاریخ قرآن پژوهی دیرینه داشته است یا خیر؟ می توان گفت:

از آغاز حرکت تفسیر تاکنون، چنین می نماید که تکیه بر مفاهیم اولیه لغات، سیره مستمره مفسران به شمار می آمده است. استشهاد به اشعار جاهلی، اهتمام به کتابهای لغوی مانند صحاح، مقاییس، مفردات و... که به مفاهیم قدیم لغات توجه دارند، نمونه هایی از واقعیت یاد شده هس تند.

اگر این امر بدان معنی باشد که مفسران در گزینش بین نظریات، تاریخی نگری را در تبیین لغات قرآن، آگاهانه پذیرفته و نظریه مقابل را رد کرده اند، می توان گفت، پرسش یاد شده پیشینه دیرین دارد و از زمان ابن عباس که در تفسیر قرآن به اشعار جاهلی توجه نشان می داده است تاکنون، قابل مطالعه و بررسی است.

و اما اگر تکیه مفسران بر مفاهیم نخستین، نه به عنوان یک نظریه در برابر نظریات دیگر، بلکه براساس یک تصور بدون بدیل صورت می گرفته است، چنانکه زماندار بودن تحول زبان و تأخیر در

مطرح ساختن آن مؤید این نکته است، در این صورت بحث و پرسش یادشده نمی تواند پیشینه چن دانی داشته باشد و تنهادر بستر چند دهه اخیر که مسأله تحوّل زبان مورد توجه قرار گرفته، باید بررسی گردد. ۲.

تأثیر شناخت فرهنگها در فهم قرآن

از دیرباز عالمان اسلامی به این نکته - هرچند به اجمال - توجه داشته اند که مکتوبات هر عصر را می بایست با معانی واژگان در همان عصر مورد بررسی قرارداد، و نیز توجه داشته اند که گزاره های تاریخی، گاه در ارتباط با موضوع خاص زمانی و قراین حالی و مقامی و زمی نه های ایراد سخن یا صدور حکم، معنا پذیر هستند. اما کم تر به این نکته پرداخته اند که آیا علاوه بر معنای مفردات لغت و شأن و مقام صدور سخن و یا سیاق و حال و هوای گفتار، آیا اصولاً فرهنگ عمومی اجتماعی و فکری یک قوم نیز، از جمله شاخصهایی است که می بایست در فهم یک اثر تاریخی - تدوین شده در زمان و مکانی خاص - ملاحظه شود.

اگر این موضوع را درباره قرآن - به عنوان کتابی که در میان مردمان جزیره العرب و به زبان آنان پدید آمده است - مورد مطالعه قرار دهیم و آن را در قالب پرسش مطرح سازیم، این پرسشها رخ می نمایند:

۱. آیا علاوه بر معانی لغات و شأن نزول و سیاق آیات، توجه به فرهنگ اجتماعی و حقوقی و اقتصادی و... در فهم قرآن مؤثر است یا خیر؟

۲. فرهنگ عربی در مقایسه با دیگر ابزار و منابع تفسیری از چه اهمیت و جایگاهی برخوردار است؟

۳. آیا فرهنگ عرب معیار است، یا این که تنها آشنایی با فرهنگ محیط نزول قرآن در فهم قرآن نقش دارد؟ و در فرض دوم، آیا مراجعه به مشترکات کافی است، یا این که توجه به ویژگیهای فرهنگی بعضی تیره های عربی، نقش مهم تری دارد، و در هر صورت آیا آشنایی در حد معمول کافی است یا ذوق و سلیقه عربی هم لازم است؟

۴. آیا شناخت فرهنگ محیط نزول قرآن، تنها نقش تفسیری دارد یا این که علاوه بر آن، فهم شرایط و شناخت زمینه ها و روشهای اصلاحگری و شناخت دقیق گروههای در تعارض با مکتب وحی نیز، در پرتو معلوماتی از این دست، امکان پذیر می باشد؟

۵. با توجه به این که قرآن، فرهنگ زمان نزولش را همانند فرهنگ محیط نزولش به باد انتقاد گرفته است، آیا مطالعه فرهنگ تمام ملت های آن زمان در فهم قرآن، مفید خواهد بود؟ و آیا مراجعه شخصی مانند ابن عباس به اهل کتاب می تواند نظر به این معنا داشته باشد.

اگر در جست وجوی یافتن پیشینه ای برای این مباحث باشیم، چنانکه یادشده، برخی از این پرسشها در خصوص فرهنگ لغوی و یا بلاغی و ادبی، مورد توجه عالمان پیشین بوده است.

روش دانشمندی مانند فرّاء (م ۲۰۷)، زجاج (م ۳۱۱)، جاحظ (م ۲۵۵)، شریف رضی (م ۴۰۶) و راغب اصفهانی، دلیل روشنی بر رویکرد مفسران در گذشته های دور به فرهنگ گویشی عرب می باشد و تفسیر طبری، تفسیر سیوطی و... نشان دهنده عنایت مفسران گذشته به نقش اسباب

نزول و تازی خ در فهم قرآن هستند، همان گونه که هریک از مفسران یادشده، لزوم توجه به فرهنگ اجتماعی - اخلاقی و عقیدتی عرب را در مقدمه تفسیرهای خویش یادآور شده اند. زمخشری درباره نقش معانی و بیان؛ ابن قیم، نسبت به کاربرد (نحو) در تفسیر؛ شاطبی وابن خلدون در زمینه نقش لغت و بلاغت عرب در فهم قرآن، سخن گفته اند. در محافل تفسیری قرن اخیر، توجه به نقش فرهنگ در تفسیر، جلوه آشکارتری دارد و دانشمندانی چون عبده، رشیدرضا، محمد البهی، امین الخولی و بنت الشاطی، با جدیت بیش تری این مطلب را مورد توجه قرار داده اند و امین الخولی و پیروانش به این نتیجه رسیده اند که بدون آشنایی عمیق با فرهنگ عرب و سایر ملت‌های عصر نزول، فهم قرآن میسر نیست. ۳.

نقش (سیاق) در فهم قرآن

از جمله مبادی و مبانی فهم قرآن، این است که همه عوامل مؤثر در بهره گیری از آن مورد شناسایی کلی قرار گیرند، تا در مرحله فهم و استنباط به کار گرفته شوند. (سیاق) می تواند در شمار آن عوامل به حساب آید.

منظور از (سیاق) به طور اجمال روشن است و آن عبارت است از زمینه های پیشین و پسین یک جمله یا یک آیه که می توانند ما را در فهم بهتر منظور گوینده یاری دهد، و یا در صورتی که عبارت ابهام دارد، با آن زمینه ها بتوان رفع ابهام کرد و معنای محصلی برای آیه در نظر گرفت و یا هرگاه آیه ای سازگار با معانی و مصادیق مختلف باشد، با در نظر گرفتن جهت و حال و هوای کلی سخن و آیات قبل و بعد، بتوان مضمون جمله را از تردید بیرون آورد و از میان چند معنی یکی را ترجیح داد. خوشبختانه رویکرد به (سیاق) در کاوشهای تفسیری قرآن پژوهان، از دیرباز به گونه ای گسترده در جای جای تفاسیر به چشم می خورد، و برخلاف برخی عناصر مؤثر در فهم قرآن که به صورت شفاف نمی توان آنها را در نوشته های پیشینیان اصحاب تفسیر پی گرفت، این موضوع از شفافیت نسبی برخوردار است.

با این حال هنوز پرسشهایی در باره آن می تواند مطرح باشد، از جمله این که:

۱. بهره وری از سیاق، تنها به معنای بهره گیری از پیام قبل و بعد و مضمون خود آیه است، یا شامل زمینه، شرایط و اسباب نزول نیز می شود؟
۲. قبل و بعد آیه تا کجا امتداد دارد و حوزه (سیاق) را چگونه باید مرزبندی کرد. آیا معیار، گسستگی ظاهری آیات است، یا عناوینی چون سوره و یا اشتراک موضوعی نیز، می تواند ملاک باشد و یا این که پیوستگی مجموعه ای از آیات به هنگام نزول، دلیل ارتباط معنوی آنان است و می تواند ما را در فهم سیاق یاری دهد؟

۳. مقصود از سیاق عام چیست که به تازگی از سوی برخی، رعایت آن، برای فهم دقیق تر مراد الهی توصیه شده است؟ آیا منظور، توجه به همه آیاتی است که می توانند ناظر به هم باشند، از قبیل عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین - که به طور معمول کنار یکدیگر نیز نیستند و پیوستگی ظاهری ندارند - یا مقصود، شناسایی آیاتی است که در مجموع می توانند یک موضوع یا یک دیدگاه

قرآنی را ترسیم کنند. و یا این که اصولاً منظور از سیاق عام، این است که تمام آیات قرآن ناظر به یکدیگرند و با توجه به روح کلی فرهنگ قرآنی باید به تفسیر یک آیه پرداخت، و این چیزی است که صفت (مثالی) ممکن است بدان اشارت داشته باشد؟

۴. آیا سیاق، فقط در فهم جمله و آیه به کار می آید، یا حتی در فهم واژگان نیز می توان از آن بهره جست؟

بیرون از حوزه تحقیقات قرآنی، عنوان سیاق به صورت زنده و شفاف به چشم نمی آید، ولی گویا در مباحث (هرمنوتیک) عباراتی وجود دارد که می تواند ناظر بدین معنا باشد، همانند: (برای درک و تفسیر یک مکتب، بایسته می نماید که نخست از درون آن مکتب به مفاهیم آن بنگریم، آن گاه اجزاء و ابعاد آن مکتب را در پرتو ویژگیها و خصلتهای کلی آن بررسی کنیم.) این نظریه با (سیاق عام) سازگاری دارد. ۴

نقش فطرت در فهم قرآن

تاریخ تفسیر، حکایتگر این واقعیت است که فهم قرآن، جدای از زاویه های گوناگون ادبی، اجتماعی و دیگر زاویه ها که ناظر به جنبه های لفظی و محتوای قرآن هستند، می تواند از منابع ومبانی معرفتی بسیاری مایه گیرد که با قطع نظر از میزان اصالت و اعتبار و حدود کاربرد آنها، هر یک، درجه خاص و درک ویژه ای از قرآن را پدید می آورند.

پیدایش شیوه های تفسیر قرآن با قرآن، قرآن با سنت، قرآن با عقل، قرآن با علم و... درحقیقت معلول همین فراوانی منابع ومبانی ای است که هر مفسری به تناسب میزان تکیه بر یکی از آنها، سبک جدید و رنگ تازه ای از معرفت نسبت به قرآن را ارائه کرده است.

از سوی دیگر، فطرت، در برخی منابع دینی، خود به عنوان یک زمینه وعامل معرفتی معرفی شده است.

مفسران در جای جای تفسیرهای خود به هدایت فطری، حقایق فطری و عناوین دیگری از این دست، استناد کرده اند.

پرسشی که در اینجا مطرح می باشد، این است:

آیا فطرت می تواند چونان منبعی از منابع فهم قرآن به حساب آید و در ردیف سایر منابع یاد شود، یا فهم فطری تنها وسیله ای است برای تأیید و تصدیق منابع دیگر و خود، نقش مستقل در فهم قرآن ندارد؟

دیگر آن که اگر فطرت به عنوان یک منبع مستقل پذیرفته شود، وجوه افتراق واشتراک آن با کانونهای معرفتی دیگر چیست و گستره کاربرد آن ومیزان اعتبار آن چه اندازه است؟

بحث ادراکات فطری و تقسیم علوم به پیش از تجربه و پس از تجربه، موضوع سابقه داری است که از زمان افلاطون و نظریه معروف وی در باب ادراکات، گام در میدان مباحث نظری گذاشته است و در فلسفه اسلامی وهمچنین فلسفه غرب نیز مطرح بوده است.

از سوی دیگر، بحث فطرت در پی آیات قرآن در تفاسیر اسلامی نیز پیشینه ای دور و دراز دارد؛ آیاتی همچون (فطره الله التي فطر الناس عليها)، (فألهمها فجورها و تقواها) و آیات دیگری از این گونه، زمینه طرح گرایشها و ادراکهای فطری را فراهم کرده و مفسران، کم و بیش در آن بحث کرده اند.

استشهاد و استناد مفسران به فطریات در استدلالهای قرآنی، فراوان دیده می شود، اما با این همه، نقش فطرت و ادراکات فطری در فهم قرآن، موضوعی است که با این عنوان در تفاسیر و کتابهای دیگر مربوط به فطرت و قرآن به چشم نمی خورد، یا دست کم ما بدان دست نیافته ایم. ت نه مسأله ای که می توان از آن یاد کرد، بحث تزکیه و تقوا و تأثیر آن در صفای قلب و درک حقایق است که البته همیشه مطرح بوده و هم اکنون نیز هست. اگر فطرت را منبعی جدا از عقل و قلب ندانیم و تعبیر دیگری از یکی از آن دو تلقی کنیم، بحث، پیشینه دوری پیدا می کند و سرآغاز آن را باید در نخستین تفسیرهای قرآن جست و جو کرد و اگر آن را واقعیتی جدا از عقل و قلب بدانیم، بحث تئوریک نقش فطرت در فهم قرآن، سابقه چندانی نخواهد داشت. در آن صورت، بایستی از لابه لای آیات و بحثهای تفسیری به بازایی و بررسی آن پرداخت. ۵

تأثیر عمل در ادراک مفاهیم وحی

برخی مفسران بر این باورند که راه درست تفسیر و فهم قرآن، نه تحلیل مجرد و ذهنی آیات، بلکه قرار گرفتن در جریان عینی واقعیتهاست. اینان معتقدند، از آنجا که نزول وحی، همواره پا به پای حوادث صورت می گرفته و همیشه به جریانها و پدیده های عینی نظر داشته است، برای فهم محتوای آن نیز باید در متن حوادث و رویدادها حضور داشت و با همه وجود آن را لمس و تجربه کرد تا ژرفا و درستی آن آشکار گردد و بدون درگیر شدن با امور زندگی فردی و اجتماعی نمی توان به مقاصد حقیقی آیات پی برد.

این دیدگاه اگر چه بیش تر در زمینه آیات اجتماعی و امور مربوط به ابعاد زندگی جمعی مانند روابط، جنگ و صلح، نظام اقتصادی و سیاسی، نهاد خانواده و... مطرح می شود، اما منحصر به آن نیست، بلکه آیات اخلاقی و اعتقادی را نیز در بر می گیرد، زیرا پدیده های اخلاقی و باور های قلبی نیز از نظر درستی و نادرستی و حدود تأثیرشان قابل تجربه هستند و می توان از راه تحقق عملی به ماهیت و ابعاد آنها پی برد.

بنابراین اگر نظریه یادشده درست باشد، هم عمل فردی و هم عمل اجتماعی هر دو قابل مطالعه و بررسی هستند. و اصولاً باید دید که اصل درستی این نظریه بویژه با کلیتی که ادعا شده چگونه است، آیا بدون درگیر شدن عملی با واقعیتهای انعکاس یافته در آیات، به هیچ روی نمی توان به فهم درست آیات نائل آمد یا این که دریافت محتوای وحی از راه اندیشه محض و استدلال، میسر است و تجربه و عمل، معرفت به دست آمده را به مرحله عمیق تر منتقل می کند، نه آن که بدون تجربه نتوان به فهم مطالب دست یافت.

توجه به نقش عمل در فهم قرآن به قرآن پژوهی های قرن ۱۴ و زمانی باز می گردد که گرایش اجتماعی و تربیتی در تفسیر به وجود آمد، آن هم نه به صورت یک سؤال، بلکه به عنوان یک نظریه. اما به صورت محدودتر و در بعد فردی آن، می توان گفت از پیشینه دورتری برخوردار است. از آغاز حرکت تفسیر در میان مسلمانان، این مسأله که اصلاح و تربیت دینی به مثابه تجربه عملی حقایق وحی، تأثیری در فهم و شناخت آیات دارد، امر پذیرفته شده ای بوده است. نخستین عامل آن هم خود آیات قرآن است که بر عناصری چون تقوا، تعبد، استقامت در دین، عمل صالح و... در هدایت پذیری به صورت کلی و در هدایت به سوی حقایق قرآنی بویژه تکیه کرده است. از جمله می توان به موارد ذیل نظر افکند:

(واتقوا الله وعلّمکم الله) بقره/ ۲۸۲

تقوای الهی داشته باشید - زیرا تقوا آثار متعددی دارد از جمله این که - خداوند شما را تعلیم می دهد و آگاهیهای جدید می بخشد.

(واعبد ربّک حتی یأتیک الیقین) حجر/ ۹۹

پروردگارت را پرستش کن تا یقین به سراغ تو آید (به مراتب عالی معرفت دست یابی). این تفسیر بنابر آن احتمال است که منظور از یقین، معرفت برتر باشد و نه مرگ که مایه یقین است. (رسولاً یتلوا علیکم آیات الله مبّینات لیخرج الذین آمنوا و عملوا الصالحات من الظلمات الی النور) طلاق/ ۱۱

پیامبری را فرستادیم که آیات روشن الهی را بر شما تلاوت کند، تا اهل ایمان و عمل صالح را از ظلمتها به سوی نور رهنمون سازد.

در این آیه راهیابی از ظلمت به سوی نور در پرتو آموزه های پیامبران، بسته به ایمان و عمل شایسته دانسته شده است. گویی تا عمل نباشد، نمی توان از ظلمت گریخت و به نور رسید.

نقش عمل در فهم قرآن که در واقع صورت کلی و تجرید شده همین تجربه های فردی و اجتماعی در زمینه های گوناگون است، می تواند در بستر آیات و تفسیرهای پیرامون آنها مورد مطالعه قرار گیرد و نفی و اثبات آن به عنوان یک نظریه در گرو تحلیل دلایل و شواهدی است که معتقدان به آن ارائه کرده اند.

در روایات نیز به گونه ای روشن، تأثیر عمل در ادراک معارف دینی و یا به طور عام، نقش عمل و تجربه در کشف فضاهای جدید علمی، تبیین شده است.

پیامبر(ص) فرمود:

(من عمل بما علم، ورثه الله علمه ما لم یعلم.) (بحار، ۱۲۸/۴۰)

کسی که به اندوخته های علمی خود عمل نماید، خداوند، دانشهایی را که تا آن زمان، بدانها دسترسی نداشته، به او عطا خواهد کرد. ۶

ظاهرگرایی در فهم قرآن

ظاهرگرایی به معنای جمود بر ظاهر و تعبد بر معنای لغوی و ابتدایی واژه های نصوص و آیات، نمودهای متعددی در تفکر مسلمانان داشته است. به عنوان نمونه در زمینه کلام و مسائل کلامی، عقیده به رؤیت خدا، عقیده به جهت داشتن و دارای اعضا بودن خدا، اعتقاد به سرزدن معصیت از پیامبران، عقیده به شرک بودن توسل و درخواست شفاعت و... که در نحله های مختلف کلامی از اشاعره گرفته تا اهل حدیث، جهمیه، مشبهه، مجسمه و... وجود داشته و دارد، از این جمله است. همچنین تکیه بر ظاهر آیات و عدم تعمق و تفقه در آن در مکتبهایی مانند ظاهریه و حن ابله، جلوه هایی از ظاهرگرایی و قشریگری در فهم متون دینی به صورت کلی و قرآن بگونه اخص است.

با توجه به پیامدهای ناگوار این گونه تفکر که علاوه بر ایجاد تصورات و باورهای نادرست نسبت به موضوعات گوناگون، گاه تعطیل و توقف فهم قرآن را نیز در پی دارد، جست و جو از ریشه ها و زمینه های پیدایش آن، بایسته می نماید، زیرا این موضوع که پیدایش جریان ظاهرگرایی، ریشه در اموری گذرا و تاریخی از قبیل عدم رشد فکری مسلمانان یا واکنش در برابر حرکت افراطی عقل گرایی معتزلیان داشته است، یا برخاسته از عوامل پایدار و ماندگاری همچون خطاپذیری عقل، برتری فریافتهای دینی بر معرفتهای عقلی یا شهودی و جز آن است، به نظر می رسد تاکن و ن به صورت جامع مورد بررسی و کاوش قرار نگرفته است.

البته این موضوع خود به پرسشهای دیگری نیز انشعاب می یابد و مربوط می شود، مانند:

۱. منظور از ظاهرگرایی چیست و تعبیر ظاهر در برابر چه واژه یا مفهومی قرار دارد.
 ۲. فرقه ها و نحله های ظاهرگرا در جهان اسلام، کدام بوده اند و تمایز آنها با یکدیگر در فهم قرآن، چه بوده است؟
 ۳. آیا می توان میان همه فرقه های ظاهرگرا، خصلت، انگیزه و بستر مشترکی را جست و جو کرد؟
 ۴. ظاهرگرایی تا چه اندازه به خصلتهای روانی و علمی فرد، و تا چه میزان به آموزه ها و باورهای دینی مربوط می شود؟
 ۵. آیا ظاهرگرایی تنها در معارف اعتقادی و فقهی دیده شده، یا در زمینه های اجتماعی و سیاسی هم نمود داشته است؟
 ۶. منتقدان ظاهرگرایی در تاریخ اسلام چه کسانی بوده اند و با نفی ظاهرگرایی چه راهی را جایگزین کرده اند؟
 ۷. آثار علمی، عملی، اجتماعی و فرهنگی ظاهرگرایی در میان ملتها و مسلمانان چه بوده است؟
 ۸. آیا در عصر نزول قرآن و حضور شخص پیامبر در میان مسلمانان، رگه های ظاهرگرایی قابل ردیابی است؟
 ۹. نمونه های ظاهرگرایی در فهم قرآن چیست و مرز میان استفاده درست از ظاهرآیات و استفاده نادرست کدام است؟
- پژوهش تاریخی نشان می دهد که ظاهرگرایی پدیده ای است که پیشینه تاریخی درازی دارد. نمودهای عینی و چشمگیر آن در دوره تابعان دیده می شود، ولی به نظر می رسد در زمان صحابه

نیز این گرایش به صورت محدود وجود داشته است، چنانکه برخی رفتارهای عمر در اجرای حدود، نمونه این واقعیت است.

دردوره تابعان که آغاز پیدایش مکتبهای گوناگون فقهی و کلامی است، گرایش به ظاهر و تجمّد بر لایه آغازین کتاب و سنت اوج بیش تری می یابد و سپس در دوره های بعدی بویژه در حوزه کلامی امتداد می یابد.

دو نکته در این زمینه قابل توجه است:

نخست این که ظاهر گرایی در مکتب فقهی و کلامی اهل سنت، حضور و سابقه بیش تری دارد تا مکتب اهل بیت، زیرا در زمان ائمه (ع)، اصحاب، بیش تر در فهم قرآن به خود آنان مراجعه می کردند و ائمه نیز مفاهیم را به صورت تحلیلی ارائه می داشتند و چنانچه نمودهایی از ظاهر گرایی بویژه در زمینه روایات در برخی کلمات پیروان این مکتب به چشم می خورد، پس از دوران ائمه پدید آمده است.

نکته دیگر این که اگر سرآغاز گرایش به ظاهر کتاب و سنت را بتوان در زمان صحابه دانست، عوامل و ریشه های این حرکت، چیزی فراتر از واکنش در برابر عقل گرایی افراطی معتزلیان باید باشد، زیرا چنین واکنشهایی مربوط به دوره پس از صحابه است. ۷

سطحها و لایه های فهم قرآن

بررسی تفاسیر موجود نشان می دهد که تلاش برای فهم قرآن، از مبانی و منابع متعدد معرفتی مایه گرفته است. برخی کوشیده اند از خود قرآن در کشف مفاهیم و معارف آن بهره گیرند و بعضی دیگر سنت را ابزار مناسب در تفسیر قرآن دانسته اند، عده ای بر پایه عقل و شناختهای عقلانی به درک و دریافت محتوای وحی پرداخته اند و بعضی نیز بر پایه عرفان و درک شهودی در این راه همت گماشته اند و سرانجام، کسانی با علم و کشفیات علمی به سراغ فهم آیات رفته اند.

بدون شک چنانکه مقایسه تفاسیر نیز نشان می دهد، هریک از این تلاشها، معرفتهای به نسبت گونه گونی را به دست داده اند.

اکنون با قطع نظر از اعتبار هریک از منابع یادشده، این پرسش را می توان مطرح کرد که آیا معرفتهای بدست آمده از منابع متعدد، سطحهای گوناگون محتوای وحی را بر ملا می کند، به گونه ای که از نظر عمق و ژرفا ترتیب خاصی بین آنها وجود دارد و در نتیجه همه با هم قابل جمع اند. یا این که درکهای متفاوت، هریک به تنهایی حکایت گر واقعیتهایی هستند که سرانجام در عرض هم و گاه ناسازگار با هم می توانند باشند، که در این صورت، اولاً مسأله حقانیت و اصالت هریک، و ثانیاً عوامل پیدایش تعارض و ناسازگاری آنها بایکدیگر با توجه به یک واقعیت داشتن و واقع نمایی منابع یادشده، و ثالثاً تشخیص درست از نادرست، مطرح می شود که برچه پایه ای می توان از فهمهای گوناگون، یکی را گزینش کرد.

به هر حال سنجش و ارزیابی فهمهای برگرفته از منابع متعدد و متفاوت و شناخت رابطه آنها با یکدیگر، زمینه ای است که به رغم اهمیت آن در شکل گیری حرکت آینده تفسیر، تاکنون تلاشی مستقیم در آن صورت نگرفته است.

اصل این موضوع به صورت جداگانه در تاریخ تفسیر، عنوان نشده است، اما نقض و ابرامهایی که مفسران هر سبک، نسبت به سبکهای دیگر دارند و این امر البته از آغاز پیدایش سبکها وجود داشته است، می تواند پیشینه طرح سؤال را تا حدودی نشان دهد. چه این که اثبات اعتبار یک مبنا و نفی دیگر مبانی که به طور معمول، هر مفسری در مقدمه تفسیرش بدان می پردازد، این مسأله را که فهم برگرفته از مبانی گوناگون تا چه اندازه سازگار یا ناسازگار با یکدیگرند، به خوبی روشن می سازد.

بنابراین اگر زمینه های سؤال را مورد بررسی قرار دهیم، باید از دیدگاههای مفسران نسبت به سبک انتخاب شده و سبکهای دیگر، آغاز کرد و این موضوع از سرآغاز پیدایش تفسیر قابل مطالعه است.

پرسشهایی که در این زمینه شکل می گیرند، عبارتند از:

۱. عوامل پیدایش تفسیرها و فهمهای مختلف از قرآن چیست؟

۲. پیشفرضها و پیشفهمها و دیدگاه قرآن پژوهان تا چه اندازه بر فهم آنان از قرآن مؤثر است؟

۳. در صورتی که منظرها و اهداف و آگاهیهای پیشین محققان بر فهم آنان تأثیرگذار باشد، چه معیاری را برای جداسازی تأثیرهای بایسته از نبایسته می توان در نظر گرفت؟

۴. تحول و تفاوت فهم پژوهشگران از قرآن، چه نسبتی با ثبات مفهومی و واقعیت معارف وحی دارد؟

۵. آیا می توان همه فهمهای مستند به مبادی معتبر را در زمینه معارف و تفسیر قرآن، فهمهای

صحیح و همساز به شمار آورد و آنها را به سطوح گوناگون مفاهیم قرآن منتهی دانست، یا آن که

مسأله ظاهر و باطن و موضوع لایه های معرفتی، ناظر به مقوله ای دیگر است؟^۸

۱. برای پژوهش در زمینه های یادشده، می توان به منابع ذیل مراجعه کرد:

کیهان اندیشه، شماره ۲۹؛ مجله معرفت، سال پنجم، شماره سوم، زمستان ۱۳۷۵؛ ابن عبید، مجاز القرآن؛ شریف رضی، تلخیص البیان فی مجازات القرآن؛ علی اصغر حکمت، امثال قرآن؛ مجید محمدی، آسیب شناسی دینی؛ امیرعباس علی زمانی، زبان دین؛ مصطفی محمود، القرآن، محاولة لفهم ع صری؛ مرکز فرهنگ و معارف قرآن، علوم القرآن عندالمفسرین، جلد سوم؛ عباسعلی عمید زنجانی، مبانی و روشهای تفسیر قرآن.

۲. از جمله منابع شایان مراجعه در زمینه تاریخی نگری در فهم واژگان عبارتند از:

الدكتور ابراهيم السامرائي، من بديع لغة التنزيل؛ الدكتور محمد حسين علي الصغير، دراسات قرآنية/ ۶۷.

۳. منابع و مآخذ موضوع (تأثير شناخت فرهنگها در فهم قرآن) عبارتند از:

ابن خلدون، مقدمه تاريخ (العبر)؛ جلال الدين سيوطي، الاتقان في علوم القرآن؛ زمخشری، تفسیرکشاف / ۱۶؛ مرکز فرهنگ و معارف قرآن، علوم القرآن عند المفسرین، جلد سوم؛ محمد حسین علی الصغير، دراسات قرآنية؛ بنت الشاطی، التفسیر البیانی للقرآن ۱ / ۱۰؛ توشی هیکو ایزوتسو، خدا و انسان در قرآن. ترجمه احمد آرام؛ محمد البهی، منهج القرآن فی تطویر المجتمع، مقدمه؛ محمد علی سلامة، قراءة فی اتجاهات التفسیر فی العصر الحديث / ۱۲۳؛ محمد جمال الدین

القاسمی، تفسیر محاسن التأویل ۱ / ۲۱؛ شاطبی، الموافقات فی اصول الشریعة ۲ / ۶۴؛ خالد عبد الرحمن العک، اصول التفسیر و قواعدہ ۱۴۱ / ۱؛ محمد حسین ذہبی، التفسیر والمفسرون ۱ / ۵۸؛ ہاشمی، محاسن التأویل، ۱ / ۱۵۳ - ۱۵۵؛ عفت شرقاوی، قضايا انسانیة فی اعمال المفسرین.

۴. منابع و مآخذ مربوط به نقش سیاق در فهم قرآن، عبارتند از:

مجله معرفت، شماره ۹؛ محمد هادی معرفت، التمهید، ۲۳۹/۵ و ۲۱۲ / ۱؛ محمد بن عبداللہ زرکشی، البرهان فی علوم القرآن ۲ / ۳۱۵، ۴۰/۱؛ جلال الدین سیوطی، الاتقان، ۳ / ۳۶۹ و ۳ / ۶۲ و ۲۳۳؛ جعفر سبحانی، منشور جاوید قرآن ۳ / ۲۹۶؛ مصطفی مسلم، مباحث فی التفسیر الموضوعی، مقدم ۵؛ جلال الدین سیوطی، الاتقان ۴ / ۳۷۶؛ جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن مجید، ۱ / ۱۲۹؛ مجله صحیفہ مبین، شماره ۶ و ۷، مقاله: چہرہ پیوستہ قرآن؛ رشید رضا، تفسیر المنار ۱ / ۲۲؛ محمد حسین ذہبی، التفسیر والمفسرون ۱ / ۲۷۴ - ۲۷۷؛ مکارم شیرازی، پیام قرآن ۱ / ۱۹؛ بنت الشاطی، التفسیرالبیانی للقرآن الکریم ۱ / ۱۰ و ۷/۲؛ مصباح یزدی، معارف قرآن، مقدمہ؛ محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیرالقرآن (بحث نقش سیاق در شناخت کیفیت و زمان نزول آیات).

۵. منابع و مآخذ تحقیق درباره نقش فطرت در فهم قرآن، عبارتند از:

دکتر محمد صادقی، تفسیر الفرقان ۱۲ / ۳۴؛ مرتضی مطہری، فطرت؛ جوادی آملی، تفسیرموضوعی قرآن مجید، جلد اول؛ پیام قرآن، ناصر مکارم شیرازی، جلد اول؛ محمد حسین طباطبایی، المیزان جلدہای ۲، ۵، ۱۰، ۱۳، ۲۰؛ سید قطب، فی ظلال القرآن؛ دکتر سید ابوالقاسم حسینی، بررسی م قدماتی اصول روانشناسی اسلامی ۱ / ۳۰۸.

۶. در زمینه تأثیر عمل در ادراک مفہیم وحی، به منابع زیر مراجعه کنید:

سید قطب، فی ظلال القرآن ۳ / ۱۴۵۳، ۴ / ۲۱۲۱؛ علامہ محمد حسین فضل اللہ، من وحی القرآن؛ آینہ پژوهش، سال دوم، شماره اول، مصاحبہ با علامہ فضل اللہ؛ عبدالعلی بازرگان، متدولوژی تدبر در قرآن، ۱۶۴ / ۱؛ ابی المعالی صدرالدین القونوی، اعجاز البیان فی تأویل امّ القرآن.

۷. برای تحقیق در ریشہ های ظاہرگرایی به منابع ذیل می توان نظر افکند:

محمد حسین طباطبایی، قرآن در اسلام ۱ / ۲۱؛ جعفر سبحانی، بحوث فی الملل والنحل، ۲ / ۱۳۹ و...؛ اثر التطور الفکری فی التفسیر فی العصر العباسی ۲۱۸؛ جلال الدین سیوطی، الاتقان، ترجمہ حائری قزوینی ۲ / ۱۲۱؛ محمد جواد مغنیہ، علم الفقہ فی ثوبہ الجدید ۱۴۳ / ۱۴۳؛ محقق داماد، مباحثی از اصول فقہ، ۴۲ - ۴۵؛ دکتر محمد جواد مشکور، فرہنگ فرق اسلامی ۱ / ۱۹۱؛ محمد رشید رضا، المنار، ۳ / ۱۹۶ و ۱ / ۷۷؛ عفت شرقاوی، الفکر الدینی فی مواجہة العصر ۲۷۶، ۴۴۶؛ ابن حزم اندلسی، المحلی.

۸. در زمینه سطوح فهم قرآن درمبانی و منظرہای گوناگون، بنگرید بہ:

صدرالدین القونوی، اعجاز البیان فی تأویل امّ القرآن.